رابطهٔ کار و سرمایه در سرمایه‌داری شناختی

آنتونیونگری و کارلو ورچه‌لونه

ترجمه: ساسان صدقی نیا

در گذار از سرمایه داری صنعتی به سرمایه داری شناختی، رابطه سرمایه و کار با یک تحول بنیادین مشخص می‌شود. این موضوع بطور تفکیک ناپذیر به شیوه تولید، ترکیب طبقاتی که ارزش افزایی سرمایه بر اساس آن صورت می‌گیرد و در نهایت شکل‌های توزیع درآمد بین دستمزد، اجاره و سود مربوط می‌شود. هدف این مقاله بازسازی ویژگی‌ها و عوامل اساسی این تحول بزرگ است. برای این کار در سه مرحله پیش خواهیم رفت. پس از یادآوری منشأ و معنای تاریخی این فرآیند که منجر به هژمونی کار شناختی شد،ویژگی‌های اصلی را که به ما امکان می‌دهد تغییرات فعلی در نسبت سرمایه و نیروی کار را تعریف کنیم، تجزیه و تحلیل خواهیم کرد. در نهایت، نشان خواهیم داد که چرا نقش فزاینده و اصلی اجاره، جایگزینآنتاگونیسم سنتی تقابل دستمزد / سود در کسب و کار می‌شود.

از کارگرِ توده [۱] تا هژمونی کار شناختی

Aleatory.ir

امروزه ما شاهد جهش در رابطه سرمایه و کار در جهتی متفاوت هستیم ، اما از نظر اهمیت، با آنچه گرامشی در دهه ۱۹۳۰، در *آمریکایی گرایی و فوردیسم* [۲] تأکید کرده بود، قابل مقایسه است. برای درک ریشه و وسعت این نقطه عطف تاریخی، لازم است به یاد داشته باشیم که چگونه در دوره پس از جنگ، رشد فوردیستی نشان دهنده‌ی تحقق منطق توسعه سرمایه داری صنعتی بر اساس چهار گرایش اصلی بود. قطبی شدن اجتماعی دانش و جداسازی کار فکری از کار دستی؛ هژمونی دانش ادغام شده در سرمایه ثابت و سازمان مدیریتی شرکت‌ها؛ محوریت کار مادی بر طبق تبعیت از معیارهای تایلوریستی برای استخراج ارزش اضافی؛ نقش استراتژیک سرمایه ثابت به عنوان شکل اصلی مالکیت و پیشرفت فنی.

در پی بحران فوردیسم، این روندها زیر سوال رفته است. نقطه شروع این برهم خوردن تعادل در دینامیسمِ متضادی ریشهدارد که از طریق آن کارگرِ توده، پایه‌های سازمان علمی کار را واسازی کرد و بسیار فراتر از سازگاری‌های فوردیسم به گسترش عظیم انواعضمانت‌ها و خدمات جمعی رفاهی منجر شد. نتیجه، تضعیف ساختارهای پولی به نسبت دستمزد و یک فرایند قدرتمند تصاحب مجدد و جمعی از **قدرت‌های فکری تولید** بود.

از طریق این دینامیسمِ متضاد است که کارگرتوده بحران ساختاری مدل فوردیستی را تعیین و در عین حال عناصر یک دگرگونی مشترک وهستی‌شناختی از کار را که فراتر از منطق سرمایه بود، در قلب سرمایه ایجاد کرد. کارگرتوده با ساختن چهره کارگر جمعیِ خرد عمومی و شرایط ذهنی و همچنین ساختارِ اقتصادی بر اساس نقش تحرک و انتشار دانش، خود (یا حداقل مرکزیت خود) را نفی کرده است. نتیجه، گشایش یک مرحله تاریخی جدید در رابطه سرمایه و کار است که با بازگشت قدرت بُعدِ شناختی کار و ایجاد هوشمندیِ گسترده و عمومی مشخص می‌شود.

اگر لازم است پیدایش و ماهیت سرمایه داری جدید به اندازه کافی مشخص شود، باید بر دو استدلال اساسی تاکید شود.

Aleatory.ir

اولین مورد این است که موتور اصلی برای ظهور اقتصاد مبتنی بر دانش در نیروی کار زنده نهفته است. شکل‌گیری اقتصاد مبتنی بر دانش، چه از نظر منطقی و چه از نظر تاریخی بر پیدایش سرمایه داریِ شناختی مقدم است و در تقابل با آن قرار می‌گیرد.این آخری در واقع نتیجه یک فرایند تجدید ساختار است که به وسیله‌ی آن سرمایه سعی می‌کند شرایط جمعی تولید دانش را به شیوه ای انگلی جذب کرده و تحت تسلط خود درآورد و ظرفیت رهایی را که در جامعه‌ی خرد عمومی موجود است، از بین ببرد. با مفهوم سرمایه داری شناختی، سیستمی از انباشت را مشخص می‌کنیم که در آن ارزش مولد کار فکری و غیر مادی مسلط می‌شود و در آن محور مرکزی ارزش گذاری سرمایه مستقیماً به سلب مالکیت از طریق اجاره امر مشترک [۳] و دگرگونی دانش به یک کالا می‌انجامد.

موضوعِ دوم این است که برخلاف آنچه نظریه‌های انقلاب انفورماتیک مدعی هستند، عنصر تعیین کننده جهشِ فعلیِ کار را نمی‌توان بر اساس یک جبر فن آورانه‌یِ مبتنی بر نقش محرکه فناوری اطلاعات و ارتباطات توضیح داد (TIC). در واقع، این نظریه‌ها دو عنصر اساسی را فراموش می‌کنند: فناوری اطلاعات و ارتباطات نمی‌تواند به درستی عمل کند مگر به لطف دانش زنده‌ایی که می‌تواند آنها را بسیج کند، زیرا این دانش است که بر پردازش اطلاعات حاکم است در غیر این صورت یک منبع عقیم خواهد بود درست چیزی شبیه سرمایه بدون کار. بنابراین نیروی خلاق و اصلی انقلاب فناوری اطلاعات و ارتباطات از پویایی ناشی از سرمایه ناشی نمی‌شود. این امر بر پایه ایجاد شبکه‌های اجتماعی همکاری کار استوار است، حاملان یک سازماندهی آلترناتیو هم برای شرکت‌ها و هم برای بازار به عنوان اشکال هماهنگی تولید.

ویژگی‌های اصلی رابطه جدید سرمایه و کار

رشدبُعدشناختی کار، موید هژمونی جدیدی ازدانش است که توسط کار بسیج و فعال شده است و حتی بیشتر از این موارد در سازماندهی مدیریت شرکت‌ها، این کار زنده است که در حال حاضر

Aleatory.ir

تعداد زیادی از وظایف اصلی را که زمانی با سرمایه ثابت برآورده می‌شد، انجام می‌دهد. دانش به طور فزاینده‌ای به طور جمعی به اشتراک گذاشته می‌شود و این واقعیت، هم سازماندهی داخلی شرکت‌ها و هم رابطه آن‌ها با دنیای خارج را به طور اساسی تغییر می‌دهد. در فیگور جدید رابطه کار و سرمایه- همانطور که خواهیم دید- کار در داخل شرکتاست اما همزمان به‌طور فزاینده‌ای در خارج از آن سازماندهی می‌شود.دراینتحول، مجموعه قراردادهای صنعتی - فوردیستی که به روابط مزدی، تصور و مفهوم کار مولد، اندازه ارزش، اشکال مالکیت و توزیع درآمد مربوط می‌شود، عمیقا تغییر می‌کند. ما در زیر برخی از عناصررا که مشخصه‌ی وسعت این تحول است، نشان می‌دهیم.

اول: وارونه شدن روابط بین کار زنده و مرده و بین کارخانه و جامعه.

عنصر اول به پویایی‌های تاریخی اشاره دارد که از طریق آن بخشی از سرمایه غیرملموس مانند تحقیق و توسعه و مهم‌تر از هر چیز آموزش، تربیت و سلامت ، اساسا در انسان گنجانده شده است (این چیزی است که اغلب و به اشتباه سرمایه انسانی نامیده می‌شود) و از سهم سرمایه مادی در موجودی واقعی سرمایه پیشی گرفته و محرک اصلی رشد شده است. بنابراین این روند با عواملی که زمینه ساز ظهور هوشمندیِ گسترده هستند، ارتباط تنگاتنگی دارد: این چیزی است که بخش رو به گسترش و قابل توجه تر از سرمایه را که غیرملموس است، توضیح می‌دهد.

به طور دقیق تر، تفسیر این عنصر حداقل چهار معنی عمده دارد که تقریبا به طور سیستماتیک توسط اقتصاددانانِ OCSE [۴] پنهان شده است.

معنای اول این است که برخلاف تصور اقتصاددانانِ اقتصاد دانش بنیان، شرایط اجتماعی و نیروی محرکه واقعیِ اقتصاد دانش بنیان در آزمایشگاه‌های خصوصیِ تحقیق و توسعه یافت نمی‌شود. برعکس، آنها با تولیدات جمعی توسط انسان و برای انسان مطابقت دارند، که به طور سنتی توسط نهادهای عمومی دولت رفاه (بهداشت، آموزش، تحقیقات عمومی و دانشگاهی و غیره) تضمین می‌شد. این عنصر به طور سیستماتیک توسط اقتصاددانان OCSE حذف می‌شود، درست در زمانی که فشار فوق العاده ای برای خصوصی سازی این موسسات وجود دارد. توضیح این پنهان

کاری فاحش با نقش استراتژیکی مرتبط است که کنترل زیستی- سیاسی و استعمار تجاری موسسات رفاهی برای سرمایه‌های شناختی ایفا می‌کنند. سلامت، آموزش و تربیت نه تنها بخش رو به رشدی از تولید را نمایندگی می‌کنند، بلکه بیشتر آن‌ها شیوه‌های زندگی را شکل می‌دهند و اینجاست که زمینه‌ی درگیری و تضاد مرکزی بینراهبردهای خصوصی‌سازینئولیبرالیِ امر مشترک با پروژه‌هایِ بازتصاحب دموکراتیک امور رفاهی باز می‌شود.

معنای دومشامل این واقعیت است که در حال حاضر هم از نظر سازماندهی تولید و هم به عنوان عامل اصلی رقابت پذیری و پیشرفت دانش،کارهایی وجود دارندکه برخی از وظایفِ اساسی را که به‌طور سنتی با سرمایه ثابت تأمین می‌شد، انجام می‌دهند. کریستین ماراتزی[۵] این جنبه را به خوبی برجسته کرده است.

معنای سوم در این واقعیت نهفته است که شرایط شکل گیری بازتولید نیروی کار در حال حاضر به طور مستقیم مولد است و بنابراین منبع "ثروت ملل" امروزه بیشتر و بیشتر در همکاری‌هایی واقع در بالادست دیوار شرکت‌ها قرار دارد. ما ضمنا در مواجهه با این تکامل توجه داریم که مدل متعارف نظریه دانش (که بر اساس آن تولید دانش از اختیارات نخبگان و بخشی از نیروی کار متخصص و ماهر است) همه معنایش را از دست می‌دهد. اگر هنوز بتوان از این اصطلاح استفاده کرد، این بخش در واقع با کل جامعه امروزی مطابقت دارد. از این رو، مفهوم کار مولد باید به همه زمان‌های اجتماعی که در تولید و بازتولید اقتصادی و اجتماعی مشارکت دارند، گسترش یابد.

سرانجام، خدماتِ به اصطلاح برتر که از لحاظ تاریخی توسط دولت رفاه تضمین می‌شدند، مربوط به فعالیت‌هایی شده که در آنها بُعد شناختی، ارتباطی و عاطفی کار غالب است و مابین آنها اشکال جدیدی از خودمدیریتی کار ایجاد می‌شود. این امر مبتنی بر تولید مشترک خدماتی است که به شدت کاربران را درگیر می‌کند.

Aleatory.ir

دوم: تقسیم شناختی کار، طبقه کارگر و بی ثبات سازی شرایط متعارف مزدی

عنصر دوم مربوط به گذار از تقسیم تایلوریستی به تقسیم شناختی کار است.کارایی و بارآوریِ مولد، دیگر متکی بر کاهش زمان‌های عملیاتی لازم برای هر کار نیست، بلکه مبتنی بر دانش و تطبیقپذیری نیرویکاری است که توانایی به حداکثررساندن قدرت یادگیری، نوآوری و سازگاری با پویایی و تغییرات مداوم را دارد. ما توجه داریم که فراتر از مدل پارادایمی خدمات برتر و فعالیت‌های فن‌آوری پیشرفته در اقتصاد جدید، انتشار فعالیت‌های مربوط به تولید دانش و جمع آوری اطلاعات بر تمام بخش‌های اقتصادی، از جمله بخش‌هایی با شدت تکنولوژیکی ضعیف، تأثیر می‌گذارد. گواه این امر پیشرفت کلی شاخص‌های خودگردانی در کار است. قطعا این روند منحصر به فرد نیست. در یک بخش واحد، مراحل خاصی از فرآیند تولید را می‌توان بر اساس اصول شناختی سازماندهی کرد، در حالی که سایر مراحل تولید (به ویژه عملیات صنعتی استانداردتر) ممکن است بر اساس یک سازمان کار تایلوریستی یا نئوتایلوریستی پایه گذاری شوند. با این وجود از نظر سطح کیفی (حداقل در کشورهای OCDE) کارِشناختی است که در مرکز فرایند ارزش افزاییِ سرمایه قرار دارد- و بنابراین قدرت درهم شکستن سازوکارهای تولید سرمایه داری را در اختیار دارد. ما در اینجا ویژگی سوم را داریم و از این منظر لازم است تأکید کنیم که چگونه رشد بُعد شناختیِ کار باعث بی ثباتی مضاعف اصول متعارفی می‌شود که مبادله سرمایه و کار را تنظیم می‌کند.

از یک سو در فعالیت‌های فشرده‌یِ دانش محور، جایی که محصول کار شکل بسیار غیرمادی به خود می‌گیرد ما شاهد زیر سوال رفتن یکی از شرایط اولیه قراردادهای مزدی هستیم، یعنی چشم پوشی کارگران (در ازای دستمزد) از هرگونه ادعای مالکیت بر محصول کارشان.در فعالیت‌هایی مانند تحقیق یا تولید نرم افزار، کار به صورت یک محصول مادی جدا از کارگر تجسد پیدا نمی‌کند بلکهدر مغز کارگر ادغام شده و باقی می‌ماند و بنابراین از شخص او جدا نمی‌شود.بعنوان مثال این امر به توضیح فشاراعمال شده از سوی شرکت‌ها برای به دست آوردن جهش و تقویت حقوق مالکیت معنوی با هدفِ کسب و کنترل مکانیسم‌های گردشِ دانش ، کمک می‌کند.

Aleatory.ir

از سوی دیگر، حدود و هماهنگی دقیق زمان و مکان کار که به هنجار فوردیستی قرارداد مزدی؛ ساختار می‌بخشید امروزه عمیقا تغییر یافته است. چرا؟ در الگوی انرژتیکِ سرمایه داری صنعتی، دستمزد؛ معادل خرید بخش معینی از زمان انسان توسط سرمایه بود که اینک در اختیار شرکت‌ها قرار گرفته است. در چارچوب زمان کاری [سرمایه داری صنعتی]، کارفرما مجبور به یافتن مؤثرترین راهکارها برای بهره برداری از زمان کار پرداخت شده به منظور استخراج بیشترین مقدار ممکن کار اضافی از ارزش مصرفی نیروی کار بود. بدیهی است همه اینها خود به خود اتفاق نمی‌افتد، زیرا سرمایه و نیروی کار ذاتا منافع متضادی دارند. اصول سازماندهی علمی کاردر آن زمان به وسیله‌ی سلب مالکیت دانش و تجویز سفت و سخت زمان و وظایف کارگر، پاسخ مناسبی به این پرسش تعیین کننده بود.

اما همه چیز وقتی تغییر می‌کند که کار بیش از پیش غیر مادی و شناختی می‌شود، [کار شناختی] دیگر نمی‌تواند به یک مصرف انرژی ساده که در یک زمان معین انجام می‌شود، تقلیل یابد. معضل قدیمی مربوط به کنترل کار دوباره در اشکال جدید ظاهر می‌شود. سرمایه نه تنها به دانش مزدبگیران وابسته شده، بلکه باید بتواندبه نتایج و ثمرات مشارکت و همراهی دانش با طول عمر مزدبگیران، دست یابد.

تجویز ذهنیتِ متناسب به منظور درونی سازی اهداف کسب و کار، الزام دستیابی به نتیجه، فشارمشتری همراه با اجبار و محدودیتِ خالص و ساده مرتبط بابی ثباتی، راه‌های اصلی سرمایه برای پاسخگویی به این مشکل بی‌سابقه است. اشکال مختلف ناامنی شغلی و بی ثباتی کار در واقع و بیش از هر چیز ابزاری برای سرمایه است که بتواند بدون شناسایی و بدون پرداخت دستمزدِ مربوط به این زمان که غیرقابل ادغام و غیر قابل اندازه گیری در قرارداد کاراست، تبعیت کاملی را بر کارتحمیل و از آن بصورت رایگان بهرهمند شود. این تحولات به رشد کار اندازه‌گیری نشده منجر می‌شود که تعیین کمیت آن بر اساس معیارهای اندازه‌گیریِسنتی،دشوار است. این یکی از عناصری است که باید ما را به تجدید نظر جهانی در مورد مفهومِ زمان کار مولد و دستمزد در مقایسه با دوران فوردیسم سوق دهد.

Aleatory.ir

این مساله یکی از توضیحات کلیدی برای فهم این نکته است که به نظر در سرمایه داری شناختی، تزلزل و بی ثباتیدر کار، همان نقشی را ایفا می‌کند که تفکیک و تکه تکه شدن در سرمایه داری صنعتی تایلوریستی ایفا می‌کرد. همین منطق توضیح می‌دهد که چرا به نظر روندمحرومیت و استهلاک نیروی کار در حال حاضر جای خود را به پدیده عظیمی از تنزل جایگاه و اعتبار می‌دهد - که به ویژه بر زنان و فارغ التحصیلان جوان تأثیر می‌گذارد- یا باعث کاهش حقوق و تضعیف شرایط استخدام با توجه به مهارت‌هایی که در انجام فعالیت‌های کاری وجود دارد، می‌شود.

بحران فرمول سه گانه: اقتصاد اجاره و خصوصی سازی امر مشترک

دگرگونی‌های شیوه‌ی تولید ارتباط نزدیکی با تغییرات شکل‌های جذب ارزش اضافی و توزیع درآمد دارد. در این چارچوب، مهم تر از هر چیز دو تحول برجسته باید مورد مطالعه قرار گیرد. اولین تحول مربوط به شکاف آشکار بین افزایش ماهیت اجتماعی تولید و سازوکارهای شکل گیری دستمزد است که همچنان در بند قوانین قدیمیِ فوردیستی هستند که دسترسی به درآمد را به اشتغال وابسته می‌کند. این شکاف به شدت باعث رکود دستمزد واقعی و نامطمئن بودن شرایط زندگی شده است. همزمان، کاهش شدیدی در میزان مزایای اجتماعی و استفاده کنندگان از آن‌ها بر اساس درآمد عینی وجود دارد (مرتبط با مشارکت‌های اجتماعی یا حقوق شهروندی). فرآیندی که نتیجه انتقال از یک سیستم رفاهی به یک سیستم دولت کار (Workfare) [۶] است،جایی که اولویت با خدمات رفاهی بسیار ضعیف و همزمان با رعایت شرایط سختی است که به استفاده کنندگان انگ می‌زند و قدرت چانه‌زنی کل نیروی کار را تضعیف می‌کند.

تحول دوم مربوط به بازگشت نیروی اجاره است. این دومی به عنوان ابزاراصلی برای جذب ارزش اضافی و غیراجتماعی کردن امرمشترک ظاهر می‌شود. معنا و نقش کلیدی توسعه اجاره را می‌توان در دو سطح اصلی درک کرد: از یک سو، در سطح سازماندهی اجتماعی تولید که معیارهای تمایز سنتی بین اجاره و سود کمرنگ تر می‌شود. یکی از مظاهرِ تارشدن مرزهای بین اجاره و سود

موردی است که نشان می‌دهد قدرت مالی،شاخص‌هایحکمرانیکسب و کار را از نو و تنهابرای ایجاد ارزش انحصاری سهامدارانتغییر می‌دهد. همه چیز به گونه ای صورت می‌گیرد که گویی حرکت خودمختار همیاریِ کار به موازات و در انطباق باحرکت خودمختار سرمایه در شکل انتزاعی، انعطاف پذیر و متحرک سرمایه- پولاست. این یک جهش کیفی جدید در ارتباط با فرآیندی تاریخی است که منجر به جدایی فزاینده مدیریت و مالکیت سرمایه شده است. چرا؟ از آنجایی که در عصر سرمایه داری شناختی، نه تنها با افول قطعی شخصیت کارآفرین وبت واره‌ی وبریمواجهیم (که وظایف مالکیت و مدیریت شرکت را در شخص خود گرد هم می‌آورد)همچنین و مهم تر از همه با بحران برگشت ناپذیر ساختار فنی گالبرایتی [۷] مطابقت دارد، که مشروعیت خود را از نقش ایفا شده در برنامه ریزی نوآوری و سازماندهی کار می‌گیرد. این‌ها جای خود را به شیوهای ازمدیریت می‌دهند که مهارت اصلی آن شامل فعالیت‌ها و عملکردهای مالی و سوداگرانه است، در حالی که -همانطور که دیدیم- کارکردهای واقعی سازمان تولید به طور فزاینده‌ای به کارِوابسته نسبت داده می‌شود. این تحول را می‌توان هم در سطح هر شرکت (در این مورد می توان در مورد اجاره مطلق صحبت کرد) و هم در سطح رابطه بین شرکت و جامعه مشاهده کرد. در واقع رقابت پذیری بنگاه‌ها بیش از پیش نه به اقتصادهای داخلی بلکه به اقتصادهای خارجی بستگی دارد، یعنی به توانایی جذب مازاد تولید ناشی از منابع شناختیِ یک سرزمین. در یک مقیاس بی سابقه تاریخی، این همان چیزی است که مارشال[۸] به عنوان اجاره توصیف کرده است تا این هدیه رایگان را که از پیشرفت عمومی جامعه ناشی می‌شود، از منابع عادی سود تشخیص دهد. در مجموع، سرمایه بطور رایگان از مزایای دانش جمعی جامعه بهره می‌برد، گویی هدیه‌ای از طبیعت است و این بخش از ارزش اضافی با اجاره‌ی متفاوتی که صاحبان حاصلخیزترین زمین‌ها از آن برخوردارند، قابل مقایسه است. از سوی دیگر توسعه کنونی اجاره، مطابق با خالص ترین اشکال و کارکردهای آن استیعنی آنهایی که مربوط بهاساس پیدایش سرمایه داری از طریق داستان حصارکشی‌ها بوده است. از این زاویه، به نظر می‌رسد حصارکشی،محصول خصوصی سازی امر مشترک است که بر این اساس اجازه می‌دهد درآمدی را که ناشی از کمبود مصنوعی منابع است،

برداشت کند. عنصر مشترکی وجود دارد که در یک منطق واحد، درآمد ناشی از سوداگری املاک و اجاره مالیه را گرد هم آورده و از اوایل دهه ۱۹۸۰، به لطف خصوصی سازی پول و بدهی عمومی، نقش مهمی در بحران مالی و برچیدن نهادهای دولت رفاه ایفا کرده است. منطق مشابهی در تلاش برای خصوصی سازی دانش و زندگی، به لطف سیاست تقویت حقوق مالکیت معنوی است و بر آن نظارت می‌کندو اجازه می‌دهد هزینه بسیاری از کالاها به طور مصنوعی بالا نگه داشته شود، در حالی‌که هزینه‌های بازتولیدِ آنها بسیار کم است یا حتی به صفر نزدیک می‌شود. در اینجا ما تجلی دیگری از بحران قانون ارزش و آنتاگونیسمِ بین سرمایه و کار در عصر خرد عمومی را داریم.

این تغییرات عمیق در رابطه بین دستمزد، اجاره و سود، محور سیاست تقسیم بندیِترکیب طبقاتی و بازار کار به معنای یک پیکربندیِ شدیدا دوگانه است.

بخش اول، اقلیتی ممتاز از نیروی کار را متمرکز می‌کند که در سودآورترین و اغلب انگلی‌ترین فعالیت‌های سرمایه داری شناختی مانند خدمات مالی برای شرکت‌ها، فعالیت‌های تحقیقاتی با هدف اخذ حق ثبت اختراع، فعالیت‌های حقوقی،تخصصی و در دفاع از مالکیت معنوی مشغول به کار هستند. این بخشِبه اصطلاح شناختی (که می‌توان با عنوان "مقامات اجاره سرمایه" توصیف شود) مشاهده می‌کند صلاحیت‌ها و مهارت‌های وی به صراحت به رسمیت شناخته شده است.همچنین این کارگران در حقوق و دستمزد خود به طور روزافزون در تقسیم سود سرمایه مالی مشارکت می‌کنند و از انواع حمایت‌های مرتبط با سیستم صندوق‌های بازنشستگی و بیمه‌های خصوصی بهره مند می‌شوند. از سوی دیگر طرف دومی را هم داریم که باعث تمرکز نیروی کاری می‌شود که صلاحیت‌ها و مهارت‌های آنها به رسمیت شناخته نمی‌شود. بنابراین، این دسته از کارهای شناختی اغلب - همانطور که دیدیم – تحت فرآیند تنزل شدید جایگاه و مرتبه اجتماعی قرار دارند. این بخش در تقسیم بندی شناختی کار نه تنها باید شایع ترین مشاغل بی ثبات بلکه عملکردنئو تایلوریستی و استاندارد شده مربوط بهرشد خدمات شخصی خانگیبا دستمزد کم را پوشش داده و آن‌ها را ضمانت کند. بنابراین، دوگانگی بازار کار و توزیع درآمد در یک دور

باطل تقویت شده وبرچیدن خدمات رفاهی جمعی به نفع گسترش خدمات تجاری بازار به ادغام کار با قلمرو خانگی معاصر منجر می‌شود.

به طور خلاصه، اجاره در اشکال مختلف آن (مالی، املاک، شناختی، حقوق و غیره) فضای استراتژیک رو به گسترشی را در توزیع درآمد و در طبقه بندی اجتماعی مردم اشغال می‌کند. در نتیجه تجزیه آنچه که اصطلاحا طبقه متوسط نامیده شده، رخ داده و موید جامعه ای به شکل یک ساعت شنی است که با قطب بندی شدید ثروت مشخص می‌شود. مگر اینکه (این تنها گزینه برای رفرم است که می توانیم در کوتاه مدت تصور کنیم) با در نظر گرفتن این که منبع اصلی ارزش اکنون در خلاقیت، انعطاف [انجام وظایف گوناگون] و نیروی ابداع مزدبگیران نهفته است و نه در سرمایه ثابت و کار اجرایی مرسوم، سرمایه نمی‌تواند افزایش خودگردانی در سازماندهی تولید را به رسمیت بشناسد. به بیان بهتر در واقع این کار را انجام می‌دهد، ولی مشروط به اینکه خودگردانی را به سمت انتخاب روش‌های دستیابی به اهداف تعیین نشده،هدایت و متمرکز کند. مساله سیاسی، سلب این قدرت از سرمایه و ساخت نهادهای خودگردان امر مشترک است. بازپس گیری دموکراتیک نهاد رفاه، که متکی بر پویایی‌های جمعی و خودسازماندهی کار در جامعه است، هم از دیدگاه هنجارهای تولیدی و هم از نظر هنجارهای مصرف، به عنوان عنصری تعیین کننده در ساخت یک مدل توسعه آلترناتیو به نظر می‌رسد. مدلی بر اساس اولویت تولید انسان برایِ انسان و توسطانسان [۹]. وقتی در تولید خرد عمومی، سرمایه اصلی خودِ انسان می‌شود، به این مفهوم باید منطق همکاری اجتماعی را فراتر از قانون ارزش و خود فرمول سه گانه درک کنیم. مبارزه برای ایجاد یک درآمد اجتماعی بی قید و شرط و تضمین شده که به عنوان درآمد اولیه تصور می‌شود، نه به توزیع مجدد (مانند RMI) [۱۰] بلکه به تأیید شخصیت بطور فزاینده جمعیِ تولید ارزش و ثروت ارتباط دارد. این امر می‌تواند قدرت چانه زنی کل نیروی کار را با کسر بخشی از ارزش سرمایه ای که از اجاره به دست می‌آید، دوباره مطرح و تقویت کند. در عین حال تضعیف انقباض پولی به نسبت دستمزد، به نفعرشد و توسعهفرم‌های کاریِ رها از منطق کالایی،سیاه و زیر زمینی است.

Aleatory.ir

*****

این نوشتار ترجمه ای است از:

Il rapporto capitale/lavoro nel capitalismo cognitivo di Antonio Negri e Carlo Vercellone

که در لینک زیر در دسترس است:

https://halshs.archives-ouvertes.fr/halshs-00264147/document

پانویس ها:

[۱]: کارگر توده در اصطلاح اتونومیست‌ها کارگری است که در خط تولیدی ثابت و با ضرباهنگ یکنواخت و تکراری مشغول به کار است اما کارگران اجتماعی یا انبوهه ویژگی‌شان تحرک، انعطاف و ناپایداری است.

[۲]: عنوان نوشته ای از آنتونیو گرامشی که با ابداع اصطلاح فوردیسم که ناظر بر شیوه مدیریت تولید در صنایع اتومیبیل سازی هنری فورد بود، به ابعاد کلان اقتصاد تایلوری و تولید اشکال ایدئولوژیک و هژمونیک متناسب با آن پرداخت.

[۳]: امر مشترک [The common] همان چیزی است که همه انسان‌ها در آن مشترک هستند چه طبیعی باشد و چه محصول کار و تلاش انسانی: ابزارهای تولید، آب، زمین، هوا، جنگل‌ها، معادن، زبان، عواطف، ایده‌ها، تجارب، تأثرات و... مالکیت سرمایه‌داری چه در شکل دولتی و چه در شکل خصوصی در برابر امر مشترک قرار دارد. در چرخش به‌سمت سرمایه‌داریِ شناختی که همان هژمونی و اهمیت مرکزی امر مشترکِ غیر مادی مانند دانش است، سرشتِ تکثیرپذیری، کمیت‌ناپذیری و عدم وجود منطق کمبود در آن و جهت‌دهی و بسط منطق آن بر سایر بخش‌های

Aleatory.ir

پروسه کار و تولید، مالکیت و ضبط آن را به امر پروبلماتیک و اصلی سرمایه تبدیل کرده و تضاد امر مشترک با تمامی اشکال مالکیت را آشکارتر می‌سازد.

[۴]: نام اختصاری سازمان همکاری و توسعه اقتصادی که در دسامبر ۱۹۶۰ تاسیس شد و یکی از مهم ترین نهادهای بین المللی برنامه ریزی بازار و تجارت جهانی است.

[۵]: نویسنده پسامارکسیست ایتالیایی که مهم ترین اثر او «سرمایه و زبان» نام دارد.

[۶]: اصطلاحی که معانی و کاربرد گسترده ای دارد اما اینجا یک برنامه دولتی است که بر اساس آن دریافت خدمات و مزایای اجتماعی مشروط است و دریافت کنندگان موظف به پذیرشِ اقامت، مشاغل خدمات عمومی یا شرکت در دوره های آموزش شغلی هستند.

[۷]: جان کنت گالبرایت اقتصاددان و سیاستمدار کانادیی امریکایی بود، وی به نقش دولت در برنامه‌ریزی اقتصادی اعتقاد راسخ داشت و استدلال می‌کرد که انگیزه شرکت‌های بزرگ به نفوذ «ساختار فنی» یا مدیریت ایمن سازمانی بستگی دارد.

[۸]: مبدع طرح مارشال برای بازسازی اقتصاد ویران اروپای پساجنگ برای گسترش چتر هژمونی آمریکا و ایجاد دولت‌های رفاهی جدا از بلوک شرق بود.

[۹]: این عبارت دلالت بر این دارد که ما نمی‌توانیم تولید در سرمایه‌داریِ شناختی را از نظر سوژه‌ی تولیدی و شئ تولیدشده درک کنیم، بلکه تولیدکننده و محصول هر دو سوژه هستند. انسان تولید می‌کند و انسان تولید می‌شود. در این معنا متوجه می‌شویم کالای تولیدی، خود فعالیت تولید کننده است.فرایندی که در سرمایه‌داری معاصر که مبتنی بر روابط و مکانیسم‌های زیستی سیاسی و هژمونی کار شناختی است، هدف نهایی سرمایه را نه کالای مادی بلکه روابط اجتماعی و فرم‌های زندگی و خودِ انسان می‌داند. این مساله یکی از استلزامات اساسی کمونیسم محسوب می‌شود که نزدیک‌تر از هر زمان دیگر به‌دگرگونی‌های کار و تولید در سرمایه‌داریِ شناختی است. آفرینش چیزی جدید، نظام حسی و تولید ذهنیت برای جامعه پساسرمایه‌داری. همانطور که مارکس در دستنوشته‌های ۱۸۴۴ می‌نویسد: « تولید نه فقط ایجاد عین برای ذهن،

بلکه ایجاد ذهن برای عین نیز می‌باشد... با فرض مثبت الغای مالکیت خصوصی، انسان، خود و دیگر انسان‌ها را تولید می‌کند.»

[۱۰]: در علوم کامپیوتر بویژه در برنامه نویسی جاوا، فن آوری است که اجازه می‌دهد داده ها در یک شبکه توزیعی با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.

Aleatory.ir